

کانون‌های جغرافیای مدیریت جریان سرمایه در مقیاس جهانی و

ظهور مفهوم نقاط استراتژیک مالی

محمدرضا حافظ نیا - استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

زهرا احمدی پور - دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

عزت‌ا. عزتی - دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

احسان لشگری* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه یزد

پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۱۰ تأیید نهایی: ۱۳۹۲/۰۴/۱۶

چکیده

اندیشمندان ژئوپلیتیک طی سده گذشته، همواره درصدد بوده‌اند که به فراخور شرایط طبیعی و انسانی مناطق مختلف و با ارائه استدلال‌های لازم، اهمیت سیاسی برخی کانون‌ها و نقاط جغرافیایی را پررنگ‌تر کرده و سیاستمداران را برای نفوذ، تسلط و مدیریت این‌گونه فضاها، ترغیب کنند. بدیهی است اهمیت سیاسی مکان‌ها و فضاهای مختلف در طول زمان ثابت‌نبوده و به‌ویژه، ممکن است تحت تأثیر عوامل انسان‌ساخت، دچار ارتقا و دگرگونی شود. در این راستا، توسعه فزاینده جهانی شدن و شبکه‌ای شدن فعالیت‌های اقتصادی، سبب اهمیت یافتن نهادهای مدیریت جریان‌های سرمایه و پول در مقیاس جهانی و مکان‌های استقرار آنها شده است؛ زیرا این نهادها پتانسیل‌ها و توانایی‌های فزاینده‌ای در تأثیرگذاری بر دیگر مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی دارند و با توجه به وابستگی روزافزون حکومت‌ها به آنها، اهمیت فزاینده‌ای برای آنها تصور می‌شود. در نوشتار پیش رو، این پرسش مطرح است که آیا امکان تطبیق تعریف مفهوم مکان و فضای استراتژیک با مکان‌های کنترل و مدیریت جریان‌های سرمایه و تولید در مقیاس جهانی وجود دارد؟ در سیر انجام این پژوهش، کوشش شده با رویکردی توصیفی - تحلیلی، این نهادها در دو قالب نهادهای مالی - اقتصادی جهانی و شرکت‌های چندملیتی مورد بحث و بررسی قرار گرفته و سپس شاخص‌های استراتژیک این مکان‌ها و نقاط با تعریف مفهوم مکان و فضای استراتژیک تطبیق داده شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که امروزه نقاط راهبری و مکان‌های راهبری و هدایت جریان سرمایه با توجه به گسترش فزاینده فرایند جهانی شدن اقتصاد و عملکردی که در این فرایند برعهده دارند، از اهمیت استراتژیک برخوردارند و می‌توان آنها را به‌مثابه مصادیق جدیدی از مفهوم مکان و فضای استراتژیک پذیرفت.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد، جریان سرمایه، ژئوپلیتیک، مدیریت، مکان استراتژیک.

مقدمه

در دنیای امروز، جهانی‌شدن و افزایش میزان وابستگی متقابل در عرصه تجاری - مالی، سبب شده است که نقش و اهمیت شماری از مکان‌ها در فضای جغرافیایی کشورهای توسعه‌یافته، افزایش یابد. حقیقت این است که امروزه برخلاف گذشته، بیش از آنکه شاهد افزایش تبادلات رسمی تجارت میان حکومت‌ها باشیم، شاهد رشد فزاینده تبادلات جریان‌های اقتصادی و اطلاعاتی میان این مکان‌ها و کشورهای دیگر هستیم. بنابراین سرشت در حال تغییر نظام بین‌الملل، اشکال غیر ملموس قدرت را پُر اهمیت کرده و این نهادها در حال کسب اهمیت بیشتری هستند. بدیهی است همان‌گونه که گفته شد، بخش زیادی از علل تأثیرگذاری این مکان‌ها، ناشی از جریان مداوم تولید یا مدیریت جریان پول از این نقاط و انتشار آن در دیگر فضاهای جغرافیایی است که این مسئله سبب‌ساز پیدایش نوعی حکومت مجازی یا ناآشکار در این نقاط شده است. از بُعد ژئوپلیتیک، تولید جریان اقتصادی و مالی این مکان‌ها که در نتیجه جهانی‌شدن اقتصاد حاصل شده است، به اهمیت آنها افزوده و با شکل دادن، به نوعی جبر ساختاری را در اقتصاد جهانی واقعیت بخشیده است. بنابراین با تسریع فرایندهای جهانی در تفویض اختیارات به سازمان‌های غیردولتی، برخی از نهادها، همچون نهادهای مراکز تولید جریان‌های سرمایه و خدمات مالی جهانی، به‌مثابه یک نقطه استراتژیک جدید و مهم ظاهر شده‌اند و به‌ویژه با افزایش روند همگرایی اقتصاد جهانی، اهمیت بیشتری برای این نقاط متصور خواهند شد.

از سوی دیگر، جاذبه کمابیش بی‌همتای نظریه‌های ژئوپلیتیک در عرصه روابط بین‌الملل نیز، به‌دلیل تلاش این نظریه‌ها برای تمایز بین مناطق مختلف جهان و اهمیت‌دهی به برخی از مناطق، به‌دلیل ویژگی‌های ذاتی یا نوپدید و انسان‌ساخت آنها بوده است. بنابراین بخشی از مطالعات کلاسیک ژئوپلیتیک در گذر زمان، همواره معطوف به کشف مناطق مهم جهان و استفاده از امتیازهای موجود در این مناطق برای کسب منافع و پیشبرد اهداف بوده است. نکته اصلی اینجاست که شاخص‌های این مناطق در طول تاریخ و بنا بر مقتضیات ایدئولوژیک، امنیتی و تکنولوژیک، متفاوت بوده است. از این رو، اندیشمندان مختلف بر اساس این پیش‌زمینه‌های ذهنی تا زمان حاضر، مناطق مختلفی را جزء مناطق مهم و استراتژیک قلمداد کرده‌اند.

بدیهی است امروزه، فرایند جهانی‌شدن اقتصاد سبب شده است که بسیاری از حکومت‌ها، به‌صورت غیر اختیاری و تحت سیطره جبر ساختاری نهادها و نقاط مالی مرجع جهانی قرار گیرند و ناچار شوند که بخش مهمی از برنامه‌ریزی‌های اقتصادی خود را مطابق سیاست‌های این نهادها تنظیم کنند. بر همین مبنا در پژوهش پیش رو، این پرسش مطرح بوده است که آیا می‌توان نقاط و نهادهای راهبری جریان سرمایه در مقیاس جهانی را به‌مثابه نقاط استراتژیک جدید در نظر گرفت؟ در راستای پاسخ به این سؤال تلاش شده است که با رویکردی توصیفی - تحلیلی و با استخراج شاخص‌های اهمیت‌آفرین نقاط مدیریت و راهبری شبکه مالی و اقتصادی جهانی، بازساخت جدیدی از مفهوم مکان و منطقه استراتژیک ارائه شود.

مبانی نظری

مفهوم استراتژی

استراتژی برگرفته از کلمه یونانی استراتوگوس، به معنای فرمانده سپاه و لقب رهبران نظامی یونان باستان بوده است (لطفیان، ۱۳۸۹: ۱). در واقع از بُعد تاریخی، فنونی را که یونانیان و رومیان برای پیروزی در جنگ به کار می‌بردند، نوعی حیلۀ نظامی بود که استراتژم نامیده می‌شود. به همین دلیل در تعاریف قدیمی، منظور از استراتژی هنر فرماندهان در زمینۀ تدابیر و حیلۀ نظامی بوده است (عزتی، ۱۳۸۴: ۱). در همین زمینه، کلوزویتس استراتژی را چنین تعریف کرده است: «فن به‌کارگیری و هدایت نبرد به‌منزله وسیله‌ای در جهت نیل به اهداف جنگ» (لطفیان، ۱۳۸۹: ۲). بدیهی است در تعاریف تاریخی استراتژی، مطالعه و بررسی استراتژی‌ها فقط در چارچوب دست‌یابی به اهداف نظامی بوده است (مطهرنیا، ۱۳۸۴: ۲۴) و در این تعاریف سنتی، همواره دو عنصر کلیدی چگونگی حرکات نیروهای نظامی (تاکتیک) و روش‌های دست‌یابی به اهداف نظامی، فن اداره جنگ، فن فرماندهی و ارائه طرح و نقشه جنگ، مورد بررسی قرار گرفته است (عزتی، ۱۳۸۴: ۱). بنابراین در این دوره، استراتژی یک اصطلاح نظامی بوده است که مفهوم و چارچوب آن تا مدت‌ها در حیطه کاری افرادی مطرح شده که اطلاعات خاصی از کاربرد تجربه‌های خود در مسائل نظامی داشته‌اند (باقری، ۱۳۷۰: ۱۹۸) و به‌طور خلاصه شامل استفاده از قدرت نظامی برای پیگیری اهداف حکومت‌ها بوده است (افشردی، ۱۳۸۰: ۱۷). از آنجایی که استراتژی در این مفهوم، به معنای ظرفیت و توانایی صدمه‌زدن، اعمال زور و تخریب رقیب بوده، همواره خشونت‌آمیز تلقی شده است (سنجابی، ۱۳۸۰: ۱۲). بدیهی است منظور از رقابت‌های ژئواستراتژیک نیز، استفاده از ابزار جغرافیا و محیط جغرافیایی در رقابت‌ها و رویارویی‌های نظامی و برای اهداف نظامی بود (کریمی‌پور، ۱۳۸۰: ۲۱).

این تعاریف سنتی در گذر تحولات و فرایندهای تاریخی، دچار بازتعریف و بازساخت معنایی شده است و در طول زمان کم‌کم عناصر بیشتری در قالب این مفهوم مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ به طوری که به تدریج کمترین اهداف سیاسی نیز، در قالب استراتژی نظامی گنجانیده شد. بنابراین پس از طی تکامل ادوار مختلف تاریخی، استراتژیست‌ها به این نتیجه رسیدند که توسل صرف به جنگ برای دست‌یافتن به اهداف نظامی، الزاماً به معنای افزودن بر قدرت نیست (مرشایمر، ۲۰۰۹: ۱۶۴). از همین رو بود که لیدل هارت در قرن هجدهم، ضمن انتقاد به تعریف کلوزویتس، استراتژی را هنر توزیع و به‌کارگیری تجهیزات و وسایل نظامی برای نیل به اهداف سیاسی دانست. بنابراین در سیر تاریخی تکامل مفهوم استراتژی، اندک‌اندک اصطلاح استراتژی بزرگ مطرح شد که معنای آن، هدایت و مدیریت تمامی منابع یا گروهی از ملت‌ها، برای کسب اهداف سیاسی است (لیدل هارت، ۱۹۶۷: ۸۴).

امروزه قلمروهای مفهومی اطلاق واژه استراتژیک بسیار گسترده شده است و آن را طرح و برنامه‌ای برای دست‌یافتن به اهداف با استفاده از ابزارهای اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و... تعریف می‌کنند. به بیان بهتر، می‌توان آن را هنر بسیج و جهت‌دهی به کلیه منابع یک ملت، برای حفظ و ارتقای منافع آن ملت و رسیدن به موقعیت مطلوب، قلمداد کرد. بدیهی است با این تعریف، استراتژی چیزی بیش از مطالعه صرف جنگ و عملیات نظامی است و قابلیت کاربرد در هر دو دوران جنگ و صلح را دارد. در جدول ۱، خلاصه‌ای از سیر تاریخی تکامل تعاریف استراتژی آمده است.

جدول ۱. سیر تاریخی تکامل تعاریف استراتژی

تعاریف	اندیشمندان
استراتژی هنر به کارگیری نیرو به منزله ابزار برای نیل به اهداف جنگ است.	کلاوزویتس
استراتژی هنر توزیع و به کارگیری ابزار نظامی برای تأمین اهداف سیاسی است.	لیدل هارت
استراتژی طراحی اهداف سیاسی، اقتصادی، سیاسی و نظامی حکومت‌ها است.	آندره بوفر
استراتژی راهکارهای طراحی شده برای کسب اهداف است.	جی. سی. وایلی

با تلفیق ابعاد مختلف می‌توان گفت که امروزه استراتژی، علم و هنر به کارگیری کلیه مؤلفه‌های قدرت در ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی در زمان حاضر، به منظور حداکثر پشتیبانی از سیاست‌های ملی برای نیل به اهداف و منافع و افزایش احتمال پیروزی و کاهش احتمال شکست است.

مفهوم فضای استراتژیک

همان‌گونه که ملاحظه شد، در تعریف استراتژی، بخش مهمی از منابع و سرچشمه‌های قدرت که عامل و موجد استراتژی شمرده شدند، از فضا و کالبد جغرافیایی و از انسان و عوامل انسان‌ساخت موجود در اکوسیستم جغرافیایی نشئت می‌گیرند. بدین ترتیب جغرافیا در تعیین استراتژی سیاسی کشورها نقش اساسی داشته و به صورت جبری در شکل‌گیری استراتژی مؤثر است. در این راستا، توجه به نظریه‌های بسیاری از اندیشمندان ژئوپلیتیک نیز نشان می‌دهد که شناسایی مکان‌ها و فضاهای مهم و استراتژیک جهان برای کسب قدرت، مبین جوهر ذاتی تمامی پارادایم‌ها و نظریه‌های اندیشمندان ژئوپلیتیک است و در این راه، جزء مهمی از نظریه‌های آنان نیز به شناخت این حوزه‌های جغرافیایی کلیدی در جهان اختصاص داشته است. توجه و مطالعه نظریه‌های ژئوپلیتیک، نمایانگر آن است که توجه به مکان‌ها و فضاهای مهم در نقشه جغرافیای سیاسی جهان و شاخص‌یابی آنها، همواره یکی از مهم‌ترین مشغولیت‌های ذهنی اندیشمندان جغرافیای سیاسی بوده است. در این راستا، زیربنای اصلی نظریه ژئوپلیتیسین‌های معاصر، به معرفی و شاخص‌یابی مناطق کلیدی جهان معطوف شده بود و هر کدام از آنها با توجه به یک سری از شاخص‌ها، حکم به استراتژیک بودن یک منطقه یا یک نقطه از جهان می‌دادند که اغلب صبغه نظامی داشت. این در حالی است که امروزه دیگر مفهوم فضای استراتژیک، الزاماً به مثابه مناطق پراهمیت نظامی نیست؛ بلکه فضای استراتژیک، شامل حوزه‌ای با امتیازهای طبیعی یا مواهب انسان‌ساخت است که شاخص‌ها و زیرساخت‌های تولید قدرت را در مقیاس جهانی ارائه می‌دهد و استفاده از منابع و زیرساخت‌های جغرافیایی این مناطق و مدیریت بر آنها، برای ایجاد وابستگی ژئوپلیتیک در دیگر کشورها و قدرت‌ها، بسیار تعیین‌کننده است. در واقع این فضاها، مناطق یا نقاطی هستند که توانایی تولید فرایندها و جریان‌های مهم و بین‌المللی را دارند و ارتباط با این فضاها، از اولویت‌های حیاتی و حتی جبری حکومت‌ها شمرده می‌شود. از آنجایی که وجود فلسفی جریان و پخش و شکل‌گیری سلسله‌مراتب، نشانگر وجود عدم تقارن است (پورا احمد، ۱۳۸۸: ۱۹۷)، از این رو واضح است که از نظر فلسفی، این مناطق به فضاهای جغرافیایی گفته می‌شود که مبدع تولید جریان‌ها و فرایندهای مهم جهانی هستند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در دهه‌های اخیر، چارچوب‌های نظری تعیین مصادیق مکان‌ها و مناطق استراتژیک، اغلب متکی بر جنبه‌های سخت‌افزاری، فیزیکی و عینی‌گرایانه از قدرت بود؛ در حالی که اکنون این چارچوب مفهومی گسترده‌تر شده و در ابعاد دیگر آن، حوزه‌های جغرافیایی تولید و کنترل مؤلفه‌ها و جریان‌های قدرت نرم نیز، مورد تأکید واقع شده است. در این پژوهش نیز همچنان که پیش از این بیان شد، تلاش شده است تا شاخص‌ها و ویژگی‌های استراتژیک یکی از حوزه‌های مبدع قدرت نرم در مقیاس جهانی، یعنی مکان‌های جغرافیایی مدیریت و کنترل منابع مالی، مورد بررسی قرار گیرد.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع بنیادین و روش انجام آن توصیفی - تحلیلی است. در این راستا کوشش شده است تا با استفاده از مستندات کتابخانه‌ای، در وهله نخست مفهوم فضای استراتژیک تبیین شود و پس از آن با استخراج کارکردها و تبیین چگونگی مدیریت و هدایت جریان سرمایه نهاد‌های مالی جهانی و تلفیق آن با شاخص‌های مفهوم منطقه استراتژیک، مصداق جدیدی از مفهوم مکان و فضای استراتژیک را در جغرافیای سیاسی جهان معرفی کند. پژوهش پیش رو، در چارچوب روش‌شناسی اثبات‌گرا، تلاش کرده است تا هنگام تجزیه و تحلیل مستندات، از استدلال‌های منطقی و عقلانی بهره‌گیری کند و بر پایه آن، دیدگاه نوینی از مفهوم و کارکرد مکان‌ها و مناطق استراتژیک ارائه دهد.

بحث و یافته‌ها

کارکردهای مراکز مدیریت جریان‌های مالی در مقیاس جهانی و ظهور مفهوم نقاط استراتژیک مالی

همچنان که گفته شد در چند دهه گذشته، نقش بازیگران و نهادهای غیرحکومتی در اثرگذاری بر ساختار ژئوپلیتیک به گونه فزاینده‌ای افزایش یافته است. در این راستا تجارت لیبرالی و سیاست مبادلات آزاد، یکی از عرصه‌های خودنمایی این نهادها است که به تدریج پس از جنگ سرد جهان را فراگرفته و سبب شده است که در دوران جدید مدیریت جریان سرمایه، به یکی از عوامل اثرگذار در ساختار سیاسی جهان تبدیل شود و نقاط تعیین‌کننده جریان و توزیع پول در جهان نیز، به یکی از نقاط مرجع در ساختار ژئوپلیتیک تبدیل شوند؛ به گونه‌ای که شبکه‌های پولی و مالی تحت مدیریت این نهادها، رفتار دولت‌ها و سیاستمداران را شکل داده و نهادهایی چون، صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی، فدرال رزرو، سازمان تجارت جهانی و شرکت‌های بزرگ فراملیتی، مناطقی را در جغرافیای سیاسی جهان ایجاد کرده‌اند که به‌طور مؤثری، مرجع و انتظام‌دهنده و هدایت‌کننده رفتار حکومت‌ها در عرصه اقتصادی هستند (دادس، ۱۳۸۴: ۴۵). این نهادها در گستره جهانی، جریان سرمایه‌گذاری و امور تجاری را رهبری می‌کنند (شیرخانی، ۱۳۸۷: ۱۷۶). بدیهی است آغاز این فرایند به دوران پس از جنگ جهانی دوم مربوط می‌شد که تأثیرگذاری این جریان‌ها با تلاش آمریکا و بلوک غرب برای تأسیس نهادها و اتخاذ سیاست‌های مشترک که هدفش رشد اقتصادی هم‌پیمانانش بود، به‌صورت فزاینده‌ای افزایش یافت. ایالات متحده، به‌ویژه با اتخاذ نقش رهبری تدریجی در تأسیس صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی،

تأسیس موافقت‌نامه برتون وودز^۱ و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت^۲، در شکل‌گیری این نهادها نقش مهمی ایفا کرد (استاین و لوبل، ۱۳۸۳: ۱۶۲). در واقع این نهادها که از نظم نوین بعد از جنگ جهانی دوم برخاسته بودند، پس از محو درگیری شرق و غرب، اغلب کشورهای جهان را به عضویت خود درآوردند و این مسئله، قدرت اثرگذاری آنها را بر اقتصادهای ملی کشورها افزایش داده است. این نهادها و سازمان‌ها، مدیریت جریان پول را در اختیار داشته و هدف مصوب آنها، ایجاد هماهنگی و همخوانی در سیاست‌های کلان اقتصادی کشورها با اهداف مورد نظر خودشان است (ضریح زارع، ۱۳۸۴: ۲۱۹). در نتیجه این مسئله موجب افزایش وابستگی فراملی نظام‌های ملی و کاهش کنترل حکومت‌ها و در نتیجه تضعیف حاکمیت حکومت‌های ملی بر نظام‌های مالی خود می‌شود (صدقی، ۱۳۸۱: ۳۴). به‌گفته بهتر، گسترش مرزهای جغرافیایی تأثیرگذاری این نهادها بعد از جنگ سرد بر دیگر مناطق و مکان‌ها، بیشتر از هر زمان دیگری تحت فشار کارکردهای ساختاری این نهادها قرار می‌گیرند. در این راستا اهم کارکردهای این نهادها را می‌توان به شرح زیر فهرست کرد:

۱. این نهادها، به‌ویژه بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، کشورها را وادار به اجرای برنامه‌های خود می‌کنند (استیگلیتر، ۱۳۸۷: ۲۱)؛ زیرا این نهادها با پرداخت وام‌هایی به کشورهای نیازمند، کشورهای متقاضی را وادار می‌کنند تا برنامه‌های اقتصادی آنها را از طریق این وام‌ها انجام دهند (چازسودیسکی، ۱۳۸۶: ۶۰؛ راجرز، ۱۳۸۴: ۱۸۲). به بیان دیگر، این نهادها هدایت جریان سرمایه به سمت کشورهای کمتر توسعه‌یافته را از طریق ایجاد قرض و وعده پول جدید برای آنها تنظیم می‌کنند (داناهر، ۱۳۸۹: ۸۲). تعداد این وام‌ها و منابع مخصوص به آنها، از اوایل دهه نود میلادی به شدت افزایش یافت و این مسئله، توان چشمگیر اثرگذاری این نهادها در تولید جریان‌های پولی و مالی را به نمایش گذاشت؛ به‌گونه‌ای که تا اواخر دهه نود میلادی نزدیک به نود کشور، به دلیل سیاست‌های این نهادها، ناگزیر به اصلاح ساختار اقتصادی خود شدند (جانسون، ۱۳۸۴: ۳۹۰). این وام‌ها، به‌طور عمده مشروط به ایجاد تغییرات اساسی در سیاست‌های اقتصادی کشورها و اتخاذ تصمیم‌های مورد نظر این نهادها، مالی بین‌المللی است (راجرز، ۱۳۸۴: ۱۸۲) که از جمله این سیاست‌ها می‌توان به درخواست برای کاهش تصدی‌گری نقش دولت، خصوصی‌سازی، کاهش تعرفه وارداتی کالا، عدم کنترل نقل و انتقال سرمایه و شناور شدن نرخ ارز، اشاره کرد. پرداخت مجدد وام این سازمان‌ها نیز در بسیاری از موارد، مشروط به انجام و اجرای این برنامه‌ها است. به‌گفته دیگر، شرایط اولیه و ضروری برای دریافت وام از این نهادها، حرکت برنامه‌های اقتصادی و پولی کشورها در راستای پیروی از سیاست‌های دنیای لیبرال سرمایه‌داری غرب است (مولر، ۱۳۸۴: ۱۰۲؛ دادز، ۱۳۸۴: ۸۱). اتخاذ این سیاست‌ها، وظیفه ذاتی دولت‌ها را در ایجاد شبکه‌های تأمین اجتماعی و کمک به توزیع درآمد دشوارتر خواهد کرد (ویس، ۱۹۹۸: ۴۵). این مسئله حتی می‌تواند موجب بروز ناآرامی‌های سیاسی و شورش در این کشورها و حتی تغییر حکومت‌ها شود که خود، اهمیت و ظرفیت قابل توجه این نقاط و نهادها، مرجع را در تأثیرگذاری بر سرنوشت حکومت‌ها بیان می‌کند (استیگلیتر، ۱۳۸۷: ۴۵). به‌گفته دیگر، با وجودی که بودجه این نهادها از طریق حق عضویت کشورهای مختلف تأمین اعتبار می‌شود؛ اما در بیشتر موارد

1. Breton woods

2. GAAT

این نهادها خود را مسئول پاسخ‌گویی به کشورهای ضعیف‌تر نمی‌دانند و فقط در برابر کشورهای قدرتمندی که در اواخر جنگ جهانی دوم اقدام به تأسیس این نهادهای مالی کرده‌اند، احساس مسئولیت می‌کنند (استیگلتر، ۱۳۸۴: ۱۱۶)؛ زیرا نسبت حق رأی کشورهای عضو، بر اساس میزان سپرده‌های آنها در این سازمان‌ها است و از آنجا که کشورهای ثروتمند سپرده‌های بیشتری دارند، این سازمان‌ها زیر نفوذ کشورهای قدرتمند صنعتی قرار می‌گیرند (مولر، ۱۳۸۴: ۹۶) و در این میان، آمریکا به دلیل تأمین بخش کلانی از منابع مالی صندوق بین‌المللی پول، قدرت اثرگذاری و هدایت سیاست‌های کلی این صندوق را در اختیار دارد (وودز، ۲۰۰۳: ۱۰۱-۹۸). برای نمونه، رأی آمریکا در صندوق بین‌المللی پول، از کل آرای کشورهای آمریکای لاتین، جنوب آسیا و آفریقا، بیشتر است.

از سوی دیگر، در دو دهه اخیر حدود اختیارات این نهادها افزایش یافته و حوزه‌هایی همچون کشاورزی، خدمات و حقوق مالکیت معنوی را نیز دربر گرفته است (پیس، ۱۳۸۷: ۲۹۵) و این نهادها به‌طور دائم، محدوده و عملکرد فعالیت‌های خود را در رابطه با محصولات و اشیای جدید افزایش داده (زیگلر، ۱۳۸۳: ۱۷۷) و حتی می‌توانند تحریم‌هایی را نیز علیه دیگر حکومت‌ها وضع کنند و به رفع اختلاف‌های تجاری میان اعضای خود همت گمارند که این مسئله سبب‌ساز اهمیت بیشتر این نقاط شده است (هاشمیان اصفهانی و گرجی، ۱۳۸۶: ۲۱۹). بنابراین، امروزه حکومت‌ها ناگزیرند در چارچوب ساختاری فعالیت کنند که تحت تأثیر این گره‌گاه‌ها^۱ و نقاط مرجع هستند؛ چرا که از درون این نقاط، جریان‌های اصلی پول و سرمایه به داخل شبکه اقتصاد جهانی تزریق می‌شود و به همین سبب، در ساختار ژئوپلیتیک مدرن امروزی دارای اهمیت زیادی هستند (هرود و اتوتایل، ۱۹۹۸: ۱۵۶). به بیان دیگر، این نهادها به‌صورت حامیان نظام مالی کشورهای مادر، به فعالیت خود ادامه داده و برای هدایت جریان‌های مالی به سیاست‌های دیگر کشورها توجهی نمی‌کنند (هیل، ۱۳۸۷: ۲۶۴). حکومت‌های مسلط بر این نهادها نیز از طریق آنها، سیاست‌های موردنظر خود را اعمال می‌کنند (هویکمن و کویستکی، ۱۹۹۵: ۳۶) و با ایجاد فرصت برای سرمایه‌گذاران و تضمین وام‌های بانک‌داران مراکز پولی، به فعالیت خود ادامه می‌دهند. بنابراین یکپارچه‌شدن اقتصادی جهان، به اثرپذیری فزاینده کشورهای و نظام حکومتی از این نهادها و نقاط می‌انجامد (هلد و مک‌گرو، ۱۹۹۹: ۳) و به این مکان‌ها ارزش سیاسی - ژئوپلیتیک یا استراتژیک فوق‌العاده‌ای بخشیده است.

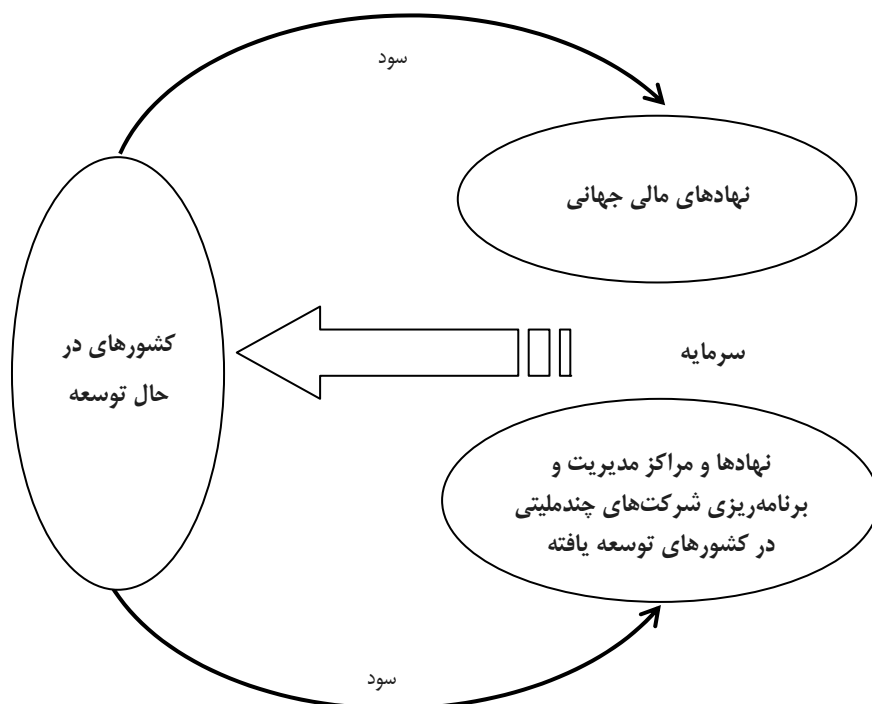
۲. در عصر جهانی‌شدن، شرکت‌های فراملیتی، بازیگران اقتصاد جهانی هستند که از قدرت بسیاری برای تأثیرگذاری در دیگر کشورها برخوردارند (آقایی و اکبری، ۱۳۹۰: ۹). این نهادها در دهه‌های گذشته قادر بوده‌اند شبکه جهانی تولید ایجاد کنند و برای کاهش هزینه تولید، پایین نگه‌داشتن دستمزدها و هزینه‌های نیروی کار، شاخه‌های مختلف تولید محصولات را در کشورهای کم‌دستمزد، به فراخور وجود زیرساخت‌های لازم، مستقر کنند؛ به این معنا که به دنبال کاهش سودآوری شرکت‌های صنعتی دنیای غرب در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی، آنها به‌شکل فزاینده‌ای در جست‌وجوی عوامل ارزان تولید، شامل منابع اولیه، زمین و نیروی کار، در دیگر کشورهای جهان پیش رفتند. در این راستا، طی سه دهه گذشته تولید جهانی شرکت‌های چندملیتی به اندازه چشمگیری افزایش یافت و پخش فضایی محصولات آنها، همه

مناطق دنیا را دربرگرفت (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۵۵). به بیان دیگر، به یاری یکپارچه‌شدن بازارها، حجم تجارت و تولید راهبری‌شده این نهادها بی‌وقفه افزایش یافته است (زیگلر، ۱۳۸۳: ۱۷۵)؛ به طوری که می‌توان گفت که این شرکت‌ها حرکت و جریان بین‌المللی کالا و خدمات را در چارچوب فضای جغرافیایی جهان کنترل می‌کنند (بلاکسل، ۱۳۸۹: ۲۳۳) و تلاش برای گسترش فعالیت‌ها و بزرگ‌شدن ابعاد این نهادها، به هدف مبنایی آنها تبدیل شده است (کسینجر، ۱۳۸۳: ۳۸۱). نتیجه چنین روندی در نظام جهانی این است که حکومت‌ها و اقتصادهای ملی، ناگزیر به سازگاری با سیاست‌های این نقاط و بازیگران هدایتگر آن هستند؛ چراکه کشورهای تازه صنعتی‌شده، به‌طور عمده در نتیجه جابه‌جایی حوزه جغرافیایی تولید شرکت‌های بزرگ به وجود می‌آیند (چاوسودویسکی، ۱۳۸۶: ۱۰۰). کشورهای همچون تایوان، کره جنوبی، سنگاپور، چین و... همگی نمونه‌هایی هستند که به‌واسطه انتقال زیرشاخه‌های تولید شرکت‌های بزرگ و چندملیتی، از نظر اقتصادی متحول شده‌اند. به همین دلیل، این نقاط با داشتن دوسوم میزان تجارت جهانی در توسعه و هدایت چرخه جهانی تولید و مبادله، نقش به‌سزایی دارند (دادز، ۱۳۸۴: ۹۵) و در دهه‌های اخیر، نقش آنها در شکل‌دهی به ساختارهای اقتصادی کشورها و الگوهای مصرف مردمان بسیار زیاد شده است (الهی، ۱۳۸۲: ۱۶۶) و یکی از مهم‌ترین شبکه‌های انتقال فرایند توسعه به جهان سوم محسوب می‌شوند. در جهان امروز، بسیاری از پنجاه شرکت فراملیتی بزرگ جهان، گردش مالی بیشتری در مقایسه با اغلب کشورهای جهان دارند و میان آنها، شرکت‌های چندملیتی بزرگتر دارای حجم بسیار بزرگتری از کشورهای متوسط هستند؛ به طوری که درآمد ده شرکت فراملیتی نخست جهان، بیشتر از صد کشور فقیر جهان است (مورای، ۱۳۸۸: ۱۷۸). به‌طور کلی، شرکت‌های فراملیتی به لطف اندازه بزرگ خود، توانایی ایجاد یا برهم‌زدن ثبات اقتصادهای ملی را دارند.

از سوی دیگر، این شرکت‌ها از ارزش‌ها و منافع مشترکی برخوردار هستند و قادرند فشارهای نیرومندی را به‌منظور آزادسازی تجارت، ایجاد مشوق‌ها و معافیت‌های مالیاتی، برقراری رژیم‌های مطلوب در جابه‌جایی آزادانه سرمایه و بهره‌برداری از ذخایر معدنی و فسیلی به کشورهای میزبان وارد کنند؛ به طوری که حتی اگر کشوری در چارچوب سرزمینی خود، مخالف سیاست این شرکت‌های فراملی باشد، این نهادها قابلیت آن را دارند که با تهدید به توقف یا محدودکردن تولید خود در کشور میزبان، مخالفت آنها را بی‌اثر کنند (ویلتز، ۱۳۸۳: ۸۱۴؛ وودز، ۱۳۸۳: ۶۵۵). ضمن اینکه چنانچه شرکت‌های فراملیتی علاقه‌ای به سرمایه‌گذاری در کشورهای درحال توسعه را نداشته باشند، این کشورها شانس کمی برای اجرای موفق برنامه‌های توسعه اقتصادی خواهند داشت (استرنج، ۱۳۷۹: ۴۱۵). در چنین شرایطی دیگر اقتصادهای ملی، به‌مانند نظام‌های خودمختار تولید ثروت عمل نمی‌کنند و با گیر افتادن در میان محدودیت‌های مالی این نهادها، مرجع، ناگزیر می‌شوند از سیاست‌های اقتصادی دلخواه آنها پیروی کنند که درنهایت، این روند موجب تقویت بنیه سیاست‌گذاری این نقاط و نهادها می‌شود (لوتواک، ۱۹۹۹: ۴۹) و سبب دگرگونی کلیدی در ساختار فضایی قدرت خواهد شد. این در حالی است که مراکز اصلی برنامه‌ریزی و مدیریت بسیاری از شرکت‌های فراملیتی جهان، در چندین نقطه محدود از جغرافیای سیاسی جهان متمرکز شده و از این نقاط است که چارچوب برتری و احاطه بر جهان را در عرصه‌هایی همانند، توزیع جغرافیایی سرمایه، تقسیم کار بین‌المللی و ارائه شبکه جهانی تولید، ارائه می‌دهند. به‌طور

واضح، اهمیت این گره‌گاه‌ها در چنین شرکت‌هایی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است (هلند، ۱۹۹۵: ۹۵) و اغلب برنامه‌ریزی‌ها، راهبری و هدایت شبکه تولید و تحقیق و توسعه (R & D) از این نقاط انجام می‌گیرد (گودمن و واتس، ۱۹۹۷: ۱۵۷). درواقع، ارائه مجوز تولید و حق امتیاز استفاده از تکنولوژی شرکت مادر، بسته به موافقت این نهادها است. کشورهایی که پذیرای بیشترین دفاتر مرکزی شرکت‌های چندملیتی هستند به ترتیب عبارتند از: ۱. ایالات متحده؛ ۲. بریتانیا؛ ۳. هلند؛ ۴. آلمان؛ ۵. فرانسه؛ ۶. ایتالیا؛ ۷. برزیل و ۸. بلژیک^۱.

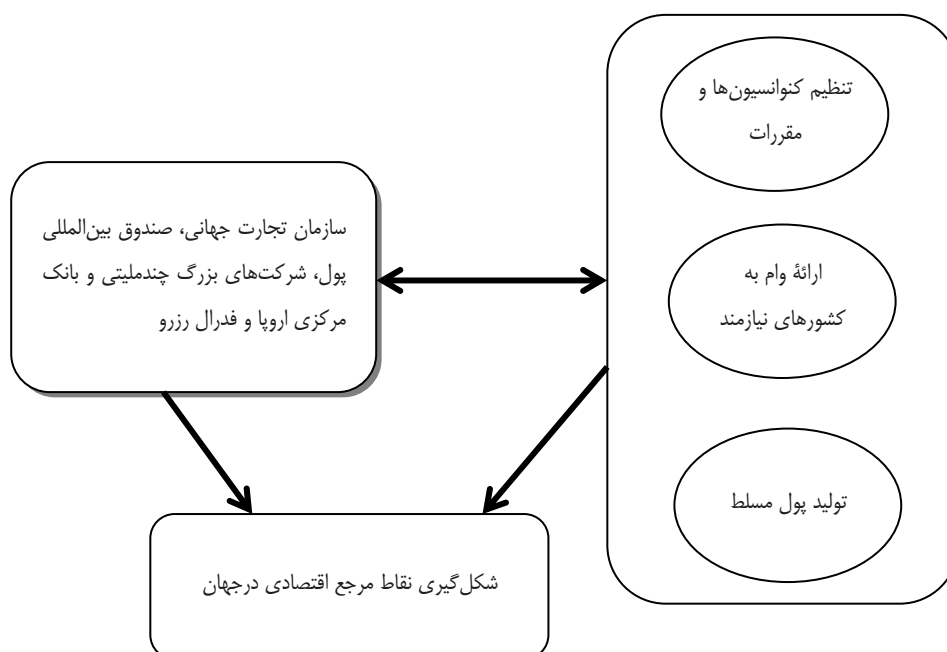
بنابراین هنگامی که پراکنش جغرافیایی کارخانه‌ها و مراکز خدماتی از طریق سرمایه‌گذاری‌های فرامرزی و در چارچوب نظام‌های سازمانی همبسته شرکت‌های چندملیتی انجام می‌گیرد، نقش نقاط و نهادهای تصمیم‌گیر مرکزی در کشورهای مادر افزایش می‌یابد (ساسن، ۱۳۸۹: ۵۷). از سوی دیگر، دفتر مرکزی اغلب این شرکت‌های چندملیتی در داخل آمریکا، اروپا و ژاپن است (استیگر، ۱۳۸۹: ۸۵). این تمرکز جغرافیایی، سبب‌ساز پدیداری جریان سیاست‌گذاری مالی از این نقاط نسبت به سایر مناطق جهان می‌شود.



شکل ۱. نمودار رابطه متقابل نهادهای اقتصادی جهانی و کشورهای در حال توسعه

۳. مطابق شکل ۱ از دیگر کارکردهای مهم این نهادهای مالی بین‌المللی، تولید پول مسلط است که این عامل زمینه رشد تجارت بین‌المللی را فراهم آورده و به آن سرعت می‌دهد. درواقع، گسترش تولید جهانی و رشد بازارهای جهانی، گسترش پول جهانی را ترغیب کرده است (شولت، ۱۳۸۳: ۱۱۸۵). بر این مبنا امروزه، ثبات پولی ناشی از حاکمیت

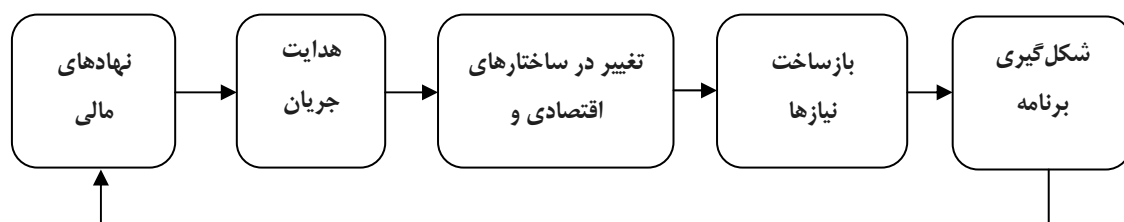
و اقتدار جهانی دلار در سطح روابط اقتصادی، تجاری و مالی به زیربنای اصلی سیستم اقتصاد بین‌الملل تبدیل شده و این جریان، سبب گسترش و تحکیم روابط تجاری و مهم‌ترین عامل ادامه حیات اقتصاد سیاسی لیبرال سرمایه‌داری شناخته می‌شود (پوراحمدی، ۱۳۸۶: ۱۴۰). حدود دوسوم ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی و دوسوم تجارت بین‌الملل با دلار آمریکا انجام می‌شود (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۱۹۹). به‌گفته‌ای، کشورها برای ذخیره‌سازی ارز در بانک‌های مرکزی و پیشبرد تجارت بین‌الملل به دلار متکی هستند. این مسئله سبب می‌شود که هرگونه تغییر در نرخ تورم یا بهره در کشورهای مادر، اقتصاد سایر کشورها را آسیب‌پذیر می‌کند (هاروی، ۲۰۰۷: ۲۴۳)، ضمن اینکه اهمیت واحد پول یورو نیز در حال افزایش است. از این رو می‌توان گفت که نهادهای تولید آن (مانند فدرال رزرو در نیویورک و بانک مرکزی اروپا در فرانکفورت)، نقش کلیدی در مدیریت جریان پول برعهده دارند و مدیریت شبکه مالی جهانی از این نهادها و نقاط انجام می‌گیرد (پولارد، ۲۰۰۱: ۳۹۳). به گفته دیگر، تأمین میزان کافی پول نقد یا نقدینگی برای اقتصاد بین‌الملل، درواقع تأمین سوخت اولیه برای تولید جریان‌های اقتصادی در فضای جغرافیایی است و امروزه توسعه بازارهای سرمایه و کالا، نیازمند یک پول مشخص، به‌منزله منبع و ابزار اصلی مبادلات مالی در سطح اقتصاد بین‌الملل است. از سوی دیگر، حفظ انحصار چاپ دلار برای آمریکا، این فرصت را برای آنها فراهم می‌آورد که بیشتر از ظرفیت اقتصادی خود پول چاپ کرده و هزینه تورمی آن را به کشورهای دیگر منتقل کنند (پلی، ۲۰۰۶: ۲). و این موضوع، مسئله اهمیت راهبردی نقاطی چون، فدرال رزرو و بانک مرکزی اروپا را مشخص می‌کند. پاره‌ای از کارشناسان معتقدند که طی دو دهه آینده، دنیا تحت تأثیر استیلا دو ارز برتر، یعنی دلار و یورو قرار خواهد گرفت (بی دوس، ۱۹۹۹: ۱۳-۸).



شکل ۲. فرایند شکل‌گیری نقاط مرجع مالی

نتیجه‌گیری

همان‌طور که پیش از این گفته شد، امروزه در جهان، اقتصاد شبکه‌ای به شکل فزاینده‌ای رو به رشد است. در این راستا نهادهای مدیریت این شبکه‌های اقتصادی، در قالب نهادهای اقتصادی جهانی با کنترل جریان سرمایه و پول، تنظیم مقررات و کنوانسیون‌ها، استاندارد کردن و سامان‌دهی تجاری، توزیع جغرافیایی شبکه تولید و به‌طور خلاصه، ساختارهای اقتصادی جهان را تعیین می‌کنند و توانسته‌اند بسیاری از کشورها، به‌ویژه کشورهای در حال توسعه را تشویق، متقاعد و حتی ناگزیر به انجام سیاست‌های مورد نظر خود کنند. نتیجه منطقی ادامه این روند در فضای جغرافیایی، «پایه نظم نوین اقتصادی» را بسیار مشابه نقاط اصلی تولید این جریان در جغرافیای سیاسی کشورهای مبدأ خواهد کرد و اقتصاد جهانی در اثر این روند ایجاد شده، کم‌کم خود را از قید قوانین و مقررات حکومت‌های ملی آزاد کرده و روابط و سیاست اقتصادی نقاط مبدأ مالی، به تمام نقاط جهان تسری خواهد یافت و عملکرد هماهنگ‌نشده کشورها با این شبکه، می‌تواند به نتایج مخربی برای آنها بیانجامد. به بیان بهتر، عاملیت حکومت‌ها در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی محدود شده و این‌گونه تصمیم‌ها بایستی در راستای تطابق با برنامه‌های سازمان‌های اقتصادی جهانی، مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و... گرفته شود. بنابراین، به سبب قدرت فزاینده این نهادها و نقاط در جهت‌دهی به سیاست‌ها و جریان سرمایه در دیگر کشورها، حاکمان و سیاست‌گذاران اقتصادی در سراسر دنیا به صورت جبری ناگزیر شده‌اند، سیاست‌های لیبرال سرمایه‌داری این نهادها را پذیرفته و آنها را به صورت یک نسخه واحد اقتصادی اجرا کنند که این مسئله اهمیت استراتژیک این نقاط را نمایان می‌کند. در واقع، این نهادها متغیر مستقلی هستند که سبب کنترل رفتار اقتصادی حکومت‌ها، به‌مثابه متغیر وابسته می‌شوند. این قابلیت یک روند زیربنایی است که امکان تأثیرگذاری بر ساختارهای سیاسی حکومت‌ها و دولت‌ها را نیز به این نهادهای مالی مرجع می‌دهد؛ به گونه‌ای که حتی این نهادها قادرند در امور سیاسی کشورهای دیگر دخالت کنند و دولت‌ها را تغییر دهند. بنابراین راهبری و هدایت جریان‌های پول و سرمایه مناطق مختلف جهان در سال‌های اخیر، وابسته به هماهنگی با برنامه‌ها و سیاست‌های این نهادهای مرجع است و آنها دو مشخصه ویژه و اصلی حاکمیت حکومت‌ها در عرصه اقتصادی؛ یعنی کنترل تجارت خارجی و برنامه‌ریزی برای اقتصاد ملی را کم‌رنگ کرده‌اند. این قابلیت، چنین نهادهایی را تبدیل به مرکز فرماندهی هدایت جریان‌های سرمایه کرده و بدین سبب، ارزش ژئوپلیتیکی فزاینده‌ای برای این نهادها تصور می‌شود. در واقع این نهادها در قلب نظام اقتصادی جهان، ساختارهای تجاری، تولیدی و اعتباری را در دیگر کشورهای جهان از طریق شرایط اعطای وام، مدیریت مکان‌گزینی زیرشاخه‌های تولید شرکت‌های چندملیتی و مقررات پولی فراملی، شکل می‌دهند. از این رو، برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و فضایی شکل گرفته در این جوامع نیز، در بسیاری از موارد در واکنش به تبعات سیاست‌های این نهادها و سازمان‌ها شکل می‌گیرد. به گفته دیگر، هدایت جریان سرمایه به‌منزله یک عامل زیربنایی از سوی این نهادها، ساختارهای اقتصادی - تولیدی دیگر کشورها را تحت تأثیر قرار داده و آنها را در برابر نوعی جبر فراساختاری قرار می‌دهد. از این رو می‌توان ادعا کرد که برنامه‌ریزی‌های اقتصادی فضایی تولید شده در این کشورها، نوعی واکنش جبری به این نوع عوامل زیربنایی است و علم برنامه‌ریزی فضایی در جهان سوم، به نوعی متأثر از چگونگی حرکت سرمایه و پول به کشور میزبان است.



شکل ۳. فلسفه شکل‌گیری برنامه‌ریزی‌های اقتصادی فضایی از سوی نقاط مالی مرجع

بنابراین تأثیرات فزاینده نهاد‌های مالی جهانی و توسعه افقی زیرشاخه‌های نهاد‌هایی مانند شرکت‌های چندملیتی، سبب شکل‌گیری فرایند همسان‌سازی در مصرف‌گرایی جوامع مختلف و به تبع آن، ظهور اشکال فرهنگی یکسان در این جوامع خواهد شد. در حال حاضر نیز محل قرارگیری بزرگترین نهاد‌های مالی جهانی و شرکت‌های چندملیتی و به‌طور کلی غالب نهاد‌های هدایتگر پول و تولید، در مثلث جهانی ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن قرار دارد. بر این مبنا برخی از جغرافی‌دانان معتقدند این نهادها، شریان‌های اقتصاد جهانی هستند که سرمایه‌مآزاد کشورهای جهان سوم از طریق آنها به نقاط مرکز بازمی‌گردد و این فرایند تجارت نابرابر، سبب رشد فزاینده اهمیت سیاسی این نهادها شده است.

منابع

1. Ziegler, J., 2004, **New Lords of the World and Someones Stand against Them**, Translate by Vosough, F., Chappakhsh Publisher, Tehran. (in Persian)
2. Afshordi, M., 2001, **Caucasus Geopolitics and Foreign Policy of Islamic Republic of Iran**, Warfare Studies Center Publishing, Tehran. (in Persian)
3. Aghayee, S.D. & Akbarian, A., 2011, **Political Economy of Transnational Corporations and Developer Government**, Politic Quarterly, Vol. 41, No.1, PP. 22-41. (in Persian)
4. Ahmadyan, G., Gholami, T., 2009, **Central Asia and Caucasia, Contradiction Field Russia Interests and West**, Eurasia Quarterly, Vol. 2, No. 4, PP. 56-72. (in Persian)
5. Austin, A. and Steven, L., 2004, **Geographical Structuralism and International Policy: End of Cold War and Regionalism International Policy**, Edit by David E Leek and Patrick M Mogan, Translate by Dehghani Feroozabady, Rahbordy Research Publisher, Tehran. (in Persian)
6. Bagheri, A., 1991, **Principal of Warfare and Strategy**, International Publishing Institution, Tehran. (in Persian)
7. Beddoes, Z.M., 1999, **from the EMU to AMU? The Case for Regional Currencies?** Foreign Affairs, Council on Foreign Relations, Vol. 78, No. 4, PP. 8-13.
8. Blacksell, M., **Political Geography**, Translate by M.R. Hafeznia and Others, Entekhab Publisher, Tehran. (in Persian)
9. Buzzan, B. and Weaver, E., 2009, **Powers and Regions**, Translate by Gharemanpoor, Rahbordy Research Center Publisher, Tehran. (in Persian)
10. Chossudovsky, M., 2007, **the Globalization of Poverty and the New World Order**, Translate by Khsrooshahi and Mousavi, Sales Publisher, Tehran. (in Persian)
11. Danaher, K., 2010, **Seven Reason for Reform in Global Economic**, Political Economy of Globalization, Translate by Ahmad Seef, Agah Publisher, Tehran. (in Persian)
12. Dodds, K., 2005, **Geopolitic in Changing World**, Translate by Ahmadypoor and Abdiee, Balaghdanesh, Tehran. (in Persian)

13. Elahiee, H., 2003, **Multi Cartels and under Development**, Ghoomes Publisher, Tehran. *(in Persian)*
14. Ezatti, E., 2005, **Geostrategy**, Fourth Edition, Samt Publisher, Tehran. *(in Persian)*
15. Ghanbarloo, A., 2010, **Political Economy of Meddlesome**, Rahbordy Research Center Publisher, Tehran. *(in Persian)*
16. Ghavam, A., 2009, **International Relations: Trends and Theories**, Samt Publisher, Tehran. *(in Persian)*
17. Goodman, D. and Watts, M., 1997, **Globalizing Food**, Routledge, London.
18. Harvey, D., 2007, **a Brief History of Neoliberals**, Oxford University Press, Oxford.
19. Hashmehyan, M. and Gorji, M., 2007, **Application of Economical Security Index in Geoeconomic Changing Explanation in Globalization Process**, Geopolitic Quarterly, Vol. 3, No. 1, PP. 56-72. *(in Persian)*
20. Held, D. and McGraw, A., 1999, **Global Transformation**, Standfordunipress, California.
21. Held, D., 1995, **Democracy and Global order**, Cambridge Quarterly, Vol.85, No. 5, PP.98-112.
22. Helld, D. and McGrow, A., 2003, **Globalization and It's Opposites**, Science and Culture Publisher Company, Tehran. *(in Persian)*
23. Herod, A. and Tuathail, G., 1998, **Unruly World**, Routledge, London.
24. Hill, C., 2008, **The Nature Changing of Foreign Policy**, Translate by Teyeb and Vahidbozorgi, Rahbordy Research Center Publisher, Tehran. *(in Persian)*
25. Hoekman, B. and Kostecki, M., 1995, **the Political Economy of the World Training System: from GATT to WTO**, Oxford Uni Press. Oxford.
26. Johnson, C., 2005, **Sorrow of Empire, American Military Emperialism in 21th Century**, Translate by Abbaskardan and Hassan Kolahi, Abrarmoaser Research Center Publisher, Tehran. *(in Persian)*
27. Karimipour, Y., 2001, **Introduction on Iran and Its Neighbors**, Tensions and Threat Resource, Tarbiat Moalem University Press, Tehran. *(in Persian)*
28. Kissinger, H., 2004, **American Diplomacy in 21th Century**, Translate by Rahchamany, Abrarmoaser Research Center Publisher, Tehran. *(in Persian)*
29. Liddle Hart, B.H., 1967, **Strategy: Indirect Approach**, Faber & Faber, London.
30. Lotfiyan, S., 2008, **Strategy and Strategic Planning Ways**, Research and Study Center of Foreign Minster Publisher, Tehran. *(in Persian)*
31. Luttwak, E., 1999, **Turbo Capitalism**, Basic Books, New York.
32. Mearsheimer, J., 2009, **The Tragedy of Great Power Politics**, Translated by Cheginizadeh from English to Persian, Research and Study Center of Foreign Minster Publisher, Tehran. *(in Persian)*
33. Motaharnia, M., 2005, **Theoretical Principal of Us National Security Doctrine in 21 Century**, Paper Collection of Us National Security Doctrine, Edited by Reza Darvish, Abrarmoaser Publisher, Tehran *(in Persian)*.
34. Muller, K., 2005, **Authority, Democracy and Global Policy in Globalization Age**, Translate by Simino, Akhtaran Publisher, Tehran. *(in Persian)*
35. Muri, W., 2009, **Geography of Globalization**, Translate by Javan and Abdollahi, Chapar Publisher, Tehran. *(in Persian)*
36. Palley, T., 2006, **Why Dollar Hegemony is Unhealthy?** Yale Global, Retrieved from <http://www.yaleglobal.yale.edu/display.article>.
37. Pease, K., 2008, **International Organizations**, Translate by Hossiensharefi, Second Publish, Mezan Publisher, Tehran. *(in Persian)*
38. Pollard, J., 2001, **the Global Financing System: World of Monies**, Harlow, Prentice Hall, New York.
39. Poorahmad, A., 2009, **Domain and Philosophy of Geography**, Tehran University Press, Tehran. *(in Persian)*

40. Poorahmady, H., 2007, **Intenatinal Economic Policy and Change of American Power**, Middle East Study Center Publisher, Tehran (*in Persian*)
41. Rugers, P., 2005, **Losing of Control; Global Security in 21th Century**, Translate by Hagheyousefi and Jebeli, Rahbordy Research Center Publisher, Tehran. (*in Persian*)
42. Sanjabi, A., 2004, **Strategy and Military Power**, Pajang Publisher, Tehran. (*in Persian*)
43. Sassen, S., 2007, **Sociology of Clobalization**, Translate by Karbaseyan, Cheshmeh Publisher, Tehran. (*in Persian*)
44. Scholte, J. A., **Commercial and Global Exchequer**, Paper Book of Globalization of Politic: International Relation in New Age, Edit by Bliss and Smith, Translate Rahchamani and Others, Abrarmoaser Research Center Publisher, Tehran. (*In Persian*)
45. Sedghi, M., 2002, **Information Technology and National Authority**, Political Studies Office and International Publisher, Tehran. (*in Persian*)
46. Sherkhani, A., 2008, **American Commercial Hegemonies, Conditions after Cold War**, Vol. 38, No. 2, PP.13-26. (*in Persian*)
47. Steger, M., 2010, **Acquaint with Globalizing**, Translate by Naderhoshmandyar, Hezareh Sevom Publisher, Tehran. (*in Persian*)
48. Stilitz, J., 2005, **Forward Way, Challenge and Solutions**, Edite by Mark Robert and Joseph Stilitz and Others, Translate by Arabi S.H., Hozeh Research Center Publisher, Tehran. (*in Persian*)
49. Stilitz, J., 2008, **Globalization and it's Unfortunate Consequences**, Translate by Bavafa M., Amirkabir Publisher, Tehran. (*in Persian*)
50. Strenge, S., 2000, **Globalization, Corrosion and Global Economic**, Translate by Sadeghi, Foreign Policy Quarterly, Vol. 82, No. 2, PP. 1-14. (*in Persian*)
51. Weiss, L., 1998, **the Myth of Powerless State Ithaca**, Cornell Unipress, New York.
52. Wiltz, P., **Transnational Players and International Organizations in Global Policy**, Paper Book of Globalization of Politic: International Relation in New Age, Edit by Bliss and Smith, Translate Rahchamani and Others, Abrarmoaser Research Center Publisher, Tehran. (*in Persian*)
53. Woods, N., 2004, **International Politic Economy in Globalization Age**, Paper Book of Globalization of Politic: International Relation in New Age, Edit by Bliss and Smith, Translate Rahchamani and Others, Abrarmoaser Research Center Publisher, Tehran. (*in Persian*)
54. Woods, N., MacFarlane, S.N. and Mastanduno, M., 2003, **Us Hegemony and International Organization**, Oxford University Press, Oxford & New York.
55. Zarea, M., 2005, **International Financing Policies**, Paper Book of New International Trends, Edit by Zarif and Zahraee, Political Studies Office and International Publisher, Tehran. (*in Persian*)